

ارزیابی نقش تقابلی خدمت به ولی خدا و دشمن خدا

نویسنده: مجتبی احمدی بیداخویدی^۱

استاد راهنما: حجت الاسلام علی اکبر دهقانی اشکذری

چکیده

امام صادق علیه السلام در روایتی می‌فرماید: «مَنْ لَمْ يَنْشِ فِي حَاجَةِ وَلِيِّ اللَّهِ أُبْتُلِيَ بِأَنْ يَنْشِيَ فِي حَاجَةِ عَدُوِّ اللَّهِ». این روایت بیان‌کننده نوعی ملازمه است؛ ملازمه میان اینکه اگر فردی به دستور ولی خدا جامه عمل نپوشاند، به ناچار به پیروی خواسته دشمن خدا دچار می‌شود. این دست تلازمات همواره در طاعت و معصیت انسان نقش اساسی دارد. حال باید دید منظور از ولی خدا و دشمن خدا در این روایت چیست؟ همچنین آیا آثار این تلازم تکوینی است یا جعلی و اعتباری؟ بازخوانی وقایع تاریخی گواه روشنی بر صحت رابطه تقابلی‌ای است که امام بیان نموده‌اند. تلازم در آیات و روایات را می‌توان به دو دسته موافق و مخالف تقسیم کرد. فراز مذکور از امام صادق علیه السلام تلازم مخالف و عکس را بیان می‌دارد و نوع اثری که در روایت از تلازم بیان شده، اثر وضعی است. روش نویسنده در بررسی‌ها روش توصیفی - تحلیلی است و از منابع کتابخانه‌ای بهره برده است.

کلیدواژه‌ها: ولی خدا، خدمت، تلازم، تقابل، تکوین و اعتبار.

مقدمه

در دین مبین اسلام به مقوله دوستی و خدمت نسبت به مؤمنین اهمیت زیادی داده شده است. آیات و روایات شاهد بر این موضوع هستند. علاوه بر خدمت به مؤمنین و مردم، بحث خدمت به خدا و ولی خدا هم مطرح شده که چه بسا مرتبه آن از خدمت به خالق افزون باشد؛ چون فردی که به مردم خدمت می‌کند مرتبه شکر با واسطه را می‌گذراند و فردی که به خدا یا ولی خدا خدمت می‌کند، مرتبه شکر را بدون واسطه یا به واسطه نزدیک‌تری انجام می‌دهد.

در مقابل دوستی و خدمت، مقوله تبری جستن از دشمنان در دین اسلام ضمن آیات و روایات به فراوانی مطرح شده است؛ شاهد آنکه امام صادق علیه السلام در حدیثی می‌فرماید: «هل الدین الا الحب و البغض»؛ (مجلسی، ۱۴۰۶، ج ۶۵، ص ۶۳) به این معنا که دین چیزی جز دوستی با مؤمنین و دشمنی با دشمنان نیست. انسان باید خود را در قبال این وظیفه مسئول دانسته در حد توان خود از دشمنان تبری بجوید. البته در مقابل آن می‌فرماید: «لا دین لمن لا تقیه له». (مجلسی، ۱۴۰۶، ج ۷۲، ص ۴۱۲) انسان باید مراقب حدود و حساسیت‌ها نیز باشد.

امام صادق علیه السلام در روایتی می‌فرماید: «مَنْ لَمْ يَمْسَسْ فِي حَاجَةِ وَلِيِّ اللَّهِ أَبْتُلِيَ بِأَنْ يَمْسَسِي فِي حَاجَةِ عَدُوِّ اللَّهِ»؛ (صدوق، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۴۱۲) یعنی کسی که در راه طاعت ولی خدا قدم بر ندارد، دچار پیمودن راهی می‌شود که منجر به طاعت دشمنان خدا یا ولی خدا می‌شود. به نوعی امام میان خدمت به ولی خدا و خدمت به دشمن ولی خدا ملازمه قرار داده‌اند. در این مقاله به بررسی این تلازم پرداخته شده است.

در منابع مکتوب معمولاً به اهمیت خدمت و انفاق به مؤمنان و دوری از همنشینی و کمک به دشمنان خدا پرداخته شده است، ولی در هیچ یک به ارتباط و تلازم متقابل میان خدمت به ولی خدا و دشمن خدا پرداخته نشده است. این مقاله در صدد بیان این ملازمه است.

مفهوم‌شناسی

۱. واژه ولی

واژه «ولی» از ماده «وَلَى» است و اهل لغت آن را به معنای قرب و نزدیکی دانستند. (ابن فارس، ۱۳۹۹، ج ۶، ص ۱۶۱؛ مرتضی زبیدی، ۱۳۸۵، ج ۱۰، ص ۳۹۸؛ جوهری، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۷۵۱) آل عصفور در العین ذیل واژه «ولی» نوشته است: «الولی: ولی النعم»؛ «مراد از ولی سرپرست و صاحب نعمت است». ابن فارس هم در مقاییس اللغه این واژه را به معنای سرپرست و اداره‌کننده دانسته است. (ابن فارس، ج ۶، ص ۱۶۱) طریحی در کتاب مجمع البحرین بیان می‌کند که «ولایت» همان دوستی با اهل بیت و پیروی از آنان در انجام دستورات است و «ولی» از نام‌های خداوند به معنای ناصر است. (طریحی، ج ۱، ص ۴۶۷)

در کتاب التحقیق فی کلمات قرآن الکریم، ذیل واژه «ولی» آمده که معنای آن قرب و نزدیکی است و معانی دیگر مانند ناصر و... به همین معنای قرب بازمی‌گردد و هرکس کاری را برعهده گیرد «ولی» نامیده می‌شود. (راغب اصفهانی، ۱۳۸۳، ج ۱۳، ص ۲۰۲) وی ذیل معنای ولایت نیز می‌نویسد که ولایت یعنی تدبیر کارهای غیر و ایستادگی به کفایت زندگی آن. (همان، ص ۲۰۴)

مراجعه به کتب لغت حاکی از آن است که واژه «ولی» در معانی گوناگونی استعمال می‌شود. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۵، ص ۴۰۶؛ ازهری، ج ۱۵، ص ۴۴۷)

اما بسیاری از لغت‌دانان، معنای حقیقی و شایع ولی و ولایت را سرپرستی و صاحب‌اختیاری بیان کرده‌اند و معانی دیگر را مجازی دانسته‌اند که همه به همان یک معنای حقیقی سرپرست بودن برمی‌گردد. (مظفری، ۱۳۹۰)^۱

۱. برگرفته از کتاب امامت و وازگان مربوط.

۲. واژه عدو

«عَدُو» (به فتح عین و سکون دال) به معنای تجاوز، و عَدُوّ (به فتح عین و ضم دال و تشدید واو) به معنای دشمن است که در قلب به انسان عداوت دارد و در ظاهر مطابق آن رفتار می‌کند. به گفته بعضی از لغت‌شناسان «عدو گاهی با قلب است که به آن عداوت و معادات می‌گویند و گاهی در راه رفتن است که عدو (دویدن) نام دارد و گاهی در عدم رعایت عدالت در معامله است که عدوان و عدو گویند». راغب اصفهانی می‌نویسد: «دشمن دو جور است: یکی آنکه به شخص عداوت دارد و به قصد دشمنی است و دیگری آنکه به قصد عداوت نیست؛ بلکه وی حالتی دارد که شخص از آن متأذی می‌شود؛ چنان که از کار دشمن متأذی می‌شود».



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

ارتباط خدمت به ولی خدا و خدمت به دشمن خدا

در بعضی از آیات و روایات به برخی از امور در راستای کمک یا نفعی برای خدا یا ولی خدا امر شده که عدم ایجاب این امر منجر به ورود در امر مخالف آنمی شود؛ یعنی وارد امری می شویم که در مخالفت یا ضرر است که این ضرر گاهی متحمل ولی خدا می شود و گاهی در پی مخالفت با خداوند است؛ بدون اینکه خود فرد متوجه آن شود.

این در حالی است که در منابع روایی ما فراوان به موضوع خدمت به ولی خدا و مؤمنان پرداخته شده و برای آن آثار فراوانی را ذکر کردند. در نقطه مقابل در آیات و روایات به برائت از دشمنان و دوری از آنان و ترک ارتباط با آنان توصیه شده و در کنار این دو مقوله، وجود ارتباطی متعکس در برخی از روایات مورد توجه قرار گرفته است، به شکلی که ترک خدمت به خدا و ولی خدا مساوی با خدمت به دشمنان خدا دانسته شده است. در ادامه به بررسی روایتی که در این خصوص از امام صادق علیه السلام رسیده است می پردازیم.

شیخ صدوق در کتاب من لایحضر الفقیه این روایت را چنین نقل می کند:

و روي يعقوب بن يزيد عن احمد بن الحسن الميثمي عن الحسين بن ابي حمزة قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول: أَنْفَقَ وَأَيَّقِنَ بِالْحَلْفِ وَإِعْلَمَ أَنَّهُ مَنْ لَمْ يُنْفِقْ فِي طَاعَةِ اللَّهِ أُبْتُلِي بِأَنْ يُنْفِقَ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمَنْ لَمْ يَمْسَسْ فِي حَاجَةِ وَلِيِّ اللَّهِ أُبْتُلِي بِأَنْ يَمْسَسَ فِي حَاجَةِ عَدُوِّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ (صدوق، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۴۱۳)

بدان که هرکس در راه طاعت خدا خرج نکند، به خرج کردن در راه معصیت خداوند عزوجل گرفتار شود و هرکه در راه رفع نیاز دوست خدا قدم بر ندارد، به قدم برداشتن در راه رفع نیاز دشمن خداوند عزوجل گرفتار آید.

ارزیابی سندی

شیخ صدوق این روایت را در من لایحضره الفقیه ذکر کرده و شایان ذکر است این کتاب از کتب اربعه شیعه می باشد.

۱. حسین بن ابی حمزه (حسین بن حمزه): درباره او میان نویسندگان و در کتب رجال، اختلاف سختی پیدا شده است. اختلاف ظاهراً از آنجا آغاز شده که کشتی از حسین بن ابی حمزه، فرزند ابوحمزه، نام برده و وی را ثقه دانسته است. نجاشی حسین دیگری را که فرزند حمزه لثی دانسته، ذکر کرده و گوید این حمزه داماد ثابت (ابوحمزه) بوده و در نتیجه، این حسین نواده دختری ابوحمزه است - نه فرزند او - و از این روست که نجاشی هنگام برشمردن پسران ابوحمزه، از حسین نامی نبرده است. از همین جاست که برخی هر دو تن را شخص واحدی دانسته اند. به هر حال بیشتر احتمال می رود که حسین نواده دختری ابوحمزه باشد. وی را از اصحاب امام صادق علیه السلام و امام باقر علیه السلام دانسته اند و از راویان موثق به شمار آورده اند. گفته اند که حسن بن محبوب از وی روایاتی نقل کرده است. گروهی نیز گویی به منظور تفکیک میان دو حسین، مرجع ابن محبوب را حسین فرزند ابوحمزه دانسته اند. (نجاشی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۴۰۷) در هر حال اگر دو شخصیت جدا برای آنان قائل شویم، باز هم توثیق هر دو مطرح است و بحث و اختلافی در ثقه بودن این دو مطرح نیست.

۲. احمد بن الحسن میثمی: وی از موالی بنی اسد و فردی واقفی مذهب است. اما علمای رجال به توثیق وی معترف اند که در ادامه خواهد آمد. میثمی از امام رضا علیه السلام و ابان بن عثمان روایت نقل کرده و افرادی همچون یعقوب بن یزید، عبیدالله بن احمد بن نهیک و حسن بن محمد بن سماعه از او روایت نقل کردند. همچنین وی دارای کتابی به نام النوادر است که محدثان از این کتاب حدیث نقل می کنند.

با مراجعه به کتب درباره احمد بن الحسن به اطلاعات پیش رو دست می یابیم:

نجاشی درباره وی می نویسد: «وی از رجال صحیح الحدیث است و از ثقات به شمار می رود و علما به روایات او تکیه کرده اند».

کشی نیز می نویسد: «او از واقفیه بوده و برای همین علامه حلی او را در جزء دوم خلاصه ذکر می کند و به اخبار او اعتماد ندارد و درباره او متوقف می باشد».

محدث نوری سند این حدیث را در اعلا درجه صحت می‌داند. (محدث نوری، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۵۵۳)

محقق استرآبادی و آیت الله خویی می‌فرماید: «طریق شیخ صدوق به احمد بن حسن میثمی صحیح است». (خویی، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۸۰)

در هر حال اکثر به اتفاق علما وی را فرد موثقی در نقل حدیث برشمردند و برخی هم درباره رویگردانی او از مذهب واقفیه بحث نمودند.

۳. یعقوب بن یزید: یعقوب بن یزید انباری قمی از محدثان شیعه در قرن سوم است که محضر سه امام بزرگوار (امام رضا، امام جواد و امام هادی علیهم‌السلام) را درک کرده است. او شاگرد راویان بزرگی همچون محمد بن ابی عمیر و حسن بن محبوب را داشته است. کتاب النوادر الحجج و کتاب البداء از آثار اوست. نجاشی، از علمای رجال، یعقوب را از نویسندگان دربار خلیفه عباسی و دارای دو ویژگی جاهت و صداقت می‌دانست. (نجاشی ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۴۵۰) شیخ طوسی نیز او را فرد وحیه و موثقی برشمرده است. (طوسی ۱۳۷۳، ص ۳۵۹) تمام رجال شناسان نیز پس از شیخ طوسی و نجاشی وی را از شخصیت‌های برجسته و درخشان می‌دانند و به سخنان نجاشی و شیخ طوسی اکتفا کردند. (ر.ک: wiki.ahlolbait.com)

ارزیابی دلایلی روایت

در روایت این گونه آمده است:

۱. انسان به انفاق امر شده و به او این اطمینان را می‌دهد که جای انفاقی که از دستش رفته، پر می‌شود؛ یعنی همان مقدار به او بر خواهد گشت.

۲. در ادامه به این موضوع پرداخته می‌شود که اگر فردی از امر انفاق در راه خدا خرج نکرد، به ناچار در امر معصیت خداوند خرج خواهد کرد.

۳. و هرکس هم که در رفع حوائج ولی خدا قیام نکند، به ناچار در رفع حوائج دشمن ولی خدا به پا می‌خیزد که این یک نوع دشمنی با ولی خدا محسوب می‌شود.

حال فراز سوم این حدیث مورد بحث می‌باشد.

فراز «مَنْ لَمْ يَمْسَسْ فِي حَاجَةِ وَلِيِّ اللَّهِ أُبْتُلِي بِأَنْ يَمْسِيَ فِي حَاجَةِ عَدُوِّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»

در روایات با تعابیر مختلف افرادی مورد توجه قرار گرفته‌اند و شرع دستور به تکریم آنان داده است و مخالفت با آن را مستوجب عقوبت‌هایی برشمرده است؛ برای نمونه در روایات متعددی که با عنوان مؤمن رسیده، به احترام و تکریم مؤمن و فضیلت آن و عقوبت ترک آن اشاره شده است؛ چنان که در برخی دیگر از روایات مسلمان محور سخن قرار گرفته و احترام و کمک به او را ضروری دانسته است تا بدانجا که کسی که نسبت به امور مسلمانان بی‌اهمیت باشد را از جرگه مسلمانان خارج می‌داند. (بروجردی، ۱۳۸۶، ج ۲۰، ص ۵۹۸)

در این فراز از روایت به برطرف‌سازی حاجت ولی خدا اشاره شده است: «مَنْ لَمْ يَمْسَسْ فِي حَاجَةِ وَلِيِّ اللَّهِ...». واژه «ولی» و «ولایت» با معانی قرآنی و روایی این واژگان که به معنای سرپرستی و صاحب‌اختیار است، هماهنگ می‌باشد.

در روایات دیگر تلازم‌هایی ذکر شده که به صورت کلی به دو دسته تقسیم می‌شوند: گاهی ملازمه‌ای موافق است؛ مانند «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا»؛ (انعام: ۱۶۰) گاهی ملازمه‌ای مخالف و متعکس است؛ مانند روایت مذکور.

در روایت مذکور نمونه‌ای از تعکس در دو مقوله خدمت و عداوت مشاهده می‌شود. مهم این است که این دو مقوله در روایت، با هم تلازم دارند؛ یعنی اگر انسان امری را ایجاب نکند، به ناچار باعث ایجاد امر دیگری می‌شود. فرد مکلف باید به چنین مواردی دقت داشته باشد که ناخواسته وارد طریق مخالف خدا و ولی او نشود. در واقع با عدم انجام خدمت در راه خدا این خواسته خود او بود که وارد طریق معصیت خداوند بشود.

این روایت در قسمت دوم، انسان را در راستای همان انفاق و خدمت به خدا، به مشی در طریق ولی خدا توصیه می‌کند. اگر در این مسیر موفق به انجام این امر نشد یا به خواسته خود از این امر سر باز زد، دچار مشی در طریق عداوت و دشمنی با ولی خدا می‌شود. این مورد را در تاریخ بسیار دیدیم.

در روایت از واژه «مشی فی حاجه» استفاده شده است. چنین ترکیبی بر آن دلالت می‌کند که شخص خود را برای دیگری هزینه نماید و به تعبیر دیگر انفاق کند.

بازشناسی راه های «مشی فی حاجة ولی الله»

برای اجابت نیازهای ولی خدا چند کار لازم است: اول از همه شناختن صحیح ولی خدا. برای دانستن نیاز ولی باید او را به خوبی بشناسیم. منظور از شناخت در اینجا شناخت ظاهری نیست؛ شناخت باطنی است. لزوم شناخت با این حدیث بهتر درک می شود: «من مات و لم يعرف امام زمانه، مات میتة الجاهلیة». (مجلسی، ۱۴۰۶، ج ۵۱، ص ۱۶۰) برای اینکه فرد دچار مرگ جاهلی نشود، باید ولی زمان خود را بشناسد. بعد از شناخت صحیح ولی، درخواست و حاجت او را در این زمانه در می یابیم که درخواست امام طبق برداشت اکثر، محیاسازی و آمادگی برای ظهور حضرت است.

در روایت عنوان «مشی» آمده و این «مشی» یعنی طریق و مشی حاجه؛ یعنی طی کردن طریق حاجت؛ به عبارت ساده تر یعنی همان اجابت درخواست ولی خدا. حال انسانی که در این راه تلاش می کند، حاضر است خود را در این راه فدا کند؛ چنان که در زیارت جامعه کبیره خطاب به ائمه معصومین و اولیای خداوند متعال می گوئیم: «بِأَبِي أَنْتُمْ وَأُمِّي وَأَهْلِي وَ مَالِي وَأُسْرَتِي» یعنی انسانی می خواهد حد معرفت خود را نسبت به امام نشان دهد و این را می گوید، حاضر است از خود و عزیزترین کسان و عزیزترین دارایی خود در راستای معرفت امام و بالتبع در راستای اهداف امام بگذرد.

یکی از مصادیق این خرج کردن نفس انسان که در راستای همان مشی در حاجت ولی خداست را می توان انفاق در این راه دانست؛ خرج کردن هرچه دارد و ندارد: «مما رزقناکم ینفقون». «انفاق» از ماده «نفق» می آید و یعنی گذشتن از هر چیزی و از بین رفتن آن با تمام شدن آن چیز. (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۴، ص ۴۲۴) این واژه در روایات و آیات اصطلاحاً به اعطای مال یا چیز دیگری در راه خدا به فقیران و دیگر راه های مورد نیاز گفته می شود. (راغب، ۱۳۸۳، ص ۸۱۹)

بعضی دایره انفاق را در امور مادی محدود کرده اند و آن را فقط بخشش مال و دارایی خود می دانند؛ در حالی که این گونه نیست؛ انفاق هم دارای انواع مختلفی است. خداوند با آیه «مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» بیان می دارد که از هرچه به شما داده ایم می توانید انفاق نمایید. بنابراین حدود انفاق وسیع تر می شود.

در بیان انواع انفاق می توان آن را به واجب و مستحب تقسیم بندی کرد که بیشتر این

تقسیم بندی در حیطه مالی است. انفاق واجب مانند پرداخت خمس و زکات و انفاق مستحب نیز مانند صدقه مستحبی است.

نوع دیگر تقسیم بندی انفاق، انفاق مادی و انفاق معنوی است. انفاق مادی همان انفاق با دارایی هاست که انسان می تواند انجام دهد و به اجر خود برسد. انفاق معنوی محدودیت خاصی ندارد. در هرچیز که انسان فکرش را بکند انفاق وجود دارد. انسانی در کار کردن ضعیف است و انسان با نیروی خودش کمک او می کند و این یعنی انفاق. فردی در یاد گرفتن مطلبی به سختی می افتد و فرد دیگری دانش خود را در این راه انفاق می کند و به او مطالبی که فراگرفته را می آموزد؛ مگر نه اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «زَكَاةُ الْعِلْمِ بَدَلُهُ لِمُسْتَحِقِّهِ، وَ إِجْهَادُ النَّفْسِ فِي الْعَمَلِ بِهِ» (تمیمی، ۱۳۹۵، ص ۲۱۵)

پس برای بودن در مشی ولی الله، کوچک ترین کارها هم اثر خاص خودش را داراست؛ چه اثر دنیوی و چه اثر اخروی.

بررسی چگونگی اخبار غیبی امام از رابطه تقابلی

معصوم با صدور روایت از عالم غیب به ما خبری را می رساند و آن تلازم آن است که در وهله اول و قبل از اقدام انسان به صورت محسوس قابل ملاحظه نیست و بعد از ورود شخص به این قضایا، آثار تلازم پدیدار خواهد شد. این گونه اخبارها علاوه بر بیان تلازم، دارای آثاری می باشند. حال سؤال این است که این تلازم و آثار حاصل از آن تکوینی اند یا اعتباری؛ یعنی این امور را شارع جعل کرده برای موقع خاصی و آن را در آثار عقوبتی قرار داده یا اینکه در واقع این تلازم وجود داشته و بالتبع آثار آن هم تکوینی بوده است؟ به تعبیری دیگر تلازم و آثار آن امری حقیقی هستند یا اموری که شارع آنها را جعل کرده اعتباراً؟

اعتباری یا تکوینی

در منابع وحیانی اعم از آیات و روایات به مقوله عقاب و ثواب اشاره شده که در واقع اثر اعمال انسان هاست که در حیطه پاداش و مجازات بیان شده و پاداش را با عنوان ثواب و مجازات را با عنوان عقاب معین کرده است.

در موضوع ثواب و عقاب که از چه سنخی هستند، مباحث و آرای مختلفی وجود دارد. یکی از این آرا، جعلی و قرار دادی دانستن آن و یا وضعی و تکوینی دانستن آن می باشد

قراردادی: بدین معنا که شارع خود برای گناهان عقوبت‌هایی را، و برای اعمال نیز پاداش‌هایی را در نظر گرفته و به مکلف ابلاغ کرده که این آثار هم اخروی است و هم دنیوی؛ اما بیشتر در عالم آخرت اثر دارد. این گونه عقاب‌ها به خود انسان بستگی دارد که سبب انقطاع آن باشد یا نه؛ آن هم به وسیله توبه. اگر انسان از کرده خود پشیمان شد و توبه کرد، این آثار از او برداشته می‌شود؛ تا جایی که بنا بر آیات قرآن کریم برخی بدی‌ها تبدیل به خوبی می‌شود: «مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا». (فرقان: ۷۰) (خمینی، ۱۳۸۵، ص ۶۹)

وضعی: گاهی آثار و عقاب، وضعی است؛ یعنی علاوه بر مجازات‌های الهی تأثیراتی را نیز در این دنیا به دنبال دارد. این آثار برداشتنی نیست مگر با شرایطی؛ مثلاً کسی که سرقت انجام داده، یک گناهی مرتکب شده است. این گناه علاوه بر آثار قراردادی که با انجام توبه قابل رفع است، آثار وضعی هم دارد که این آثار با توبه دفع نمی‌شود؛ بلکه باید خسارت مالی آن شخص را جبران کند و رضایت او را حاصل نماید؛ یا اگر کسی گناهی انجام داده و اثر وضعی آن بدنامی او بود، باید برنامه‌ریزی کند و چیزی که موجب بدنامی او شده را از بین ببرد. (ملکی اصفهانی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۱۴۷)

همین نوع تقسیم در دیگر از اعمال نیز قابل تصور است؛ هرچند شرع در مورد آنها بیانی نداشته باشد؛ چنان که مثلاً در مورد خمر اثر وضعی مستی وجود دارد که این یک اثر تکوینی است و برای همین خمر ممکن است جرائمی در قوانین موضوعه، وضع شود.

در مقابل این دیدگاه، دیدگاه‌های دیگری هم وجود دارد؛ برای نمونه می‌توان به نظریه تجسم صور اعمال اشاره نمود. برخی حکما ثواب و عقاب در آخرت را نظیر ثواب‌ها و عقاب‌های مقرر در نظام بشری و عالم طبیعت نمی‌دانند؛ بلکه آن را از قبیل لوازم اعمال و صورت مناسب آن عالم و از قبیل تمثال ملکوتی عمل می‌دانند؛ به این معنا که آنچه در دنیا انجام گرفته، چه خوب و چه بد، صورتی ملکوتی دارد که در آخرت هویدا می‌شود. در واقع فاعل نفس عمل خود را به صورت حقیقی و ملکوتی در آخرت می‌یابد. (مرتضوی لنگرودی، ۱۳۹۸، ج ۳، ص ۱۴۶-۱۴۴)

حال سؤال این است که آیا این اثری که برای ترک مشی ولی خدا ذکر شد، جزء آثار قراردادی است یا تکوینی و وضعی؟

در روایات نسبت به ثواب و عقاب، هر دو نوع اثر را داریم. در خصوص این روایت، موضوع

دور از ذهن نیست که هم اثر تکوینی و هم اثر شرعی و قراردادی برای ترک مشی ولی خدا بار شود؛ اما با تأملی چند در این روایت، پی به آن برده می‌شود که اثر حاصل، اثر وضعی است و این روایت در رابطه با اثر جعلی ساکت است؛ یعنی فقط بیان شده در عالم خارج این اتفاق می‌افتد و اثر وضعی خارجی آن بیان شده است؛ ولی نسبت به اثر جعلی و قراردادی این فعل، روایت ساکت است.

شهادت تاریخ بر رابطه تقابل میان خدمت به ولی خدا و دشمن خدا

تلازم در این روایت فقط در قوه سمع را کد نمانده و بارخ دادن اتفاقاتی، تاریخ آن را به چشم خود دیده و آن را مورخان برای ما روایت کرده‌اند؛ اتفاقاتی که در آنها افراد به سبب خدمت نکردن و برطرف نساختن نیازهای ولی‌شان، در طریق دشمن آنان قرار گرفتند؛ مانند:

۱. سال ۳۷ هجری قمری در بحبوحه جنگ صفین، هنگامی که مالک اشتر نخعی به نزدیکی خیمه معاویه رسیده بود و شکست یاران معاویه چیزی باقی نمانده بود، یاران معاویه با حيله عمرو عاص قرآن‌ها را بر سر نیزه کردند و عده‌ای از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام تا با این صحنه مواجه شدند، قادر به تشخیص تکلیف نبودند و با کاهلی خود جنگ را متوقف کردند و به مالک دستور عقب‌نشینی دادند. در این واقعه، عده‌ای با پافشاری، قبول حکمیت را به حضرت امام علی علیه السلام تحمیل کردند و به نوای امام و ولی‌زمانشان لبیک نگفتند و به همین سبب وارد طریق دشمن شدند. داستان این افراد در اینجا پایان نیافت و عده‌ای از آنان بعد از این داستان از کار انجام‌شده، امیرالمؤمنین علیه السلام را مورد سرزنش قرار دادند و او را باعث قبول حکمت و خارشدنشان دانستند و علناً به دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام و محبین و افراد تحت ولایت ایشان پرداختند.

این یک نمونه از مصادیق این روایت بود. مصداق دیگر این روایت افراد دیگری است که به پندار خودشان نه حق را یاری کردند و نه باطل را؛ اما آنان آن هنگام که ولی‌شان به آنان دست یاری دراز کرد و آنان خود را کنار کشیدند، حق را یاری نکردند ولی با همین یاری نکردنشان، باطل را یاری کردند. امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره فرمود: «خَدَلُوا الْحَقَّ، وَ لَمْ يَنْصُرُوا الْبَاطِلَ». (نهج البلاغه، حکمت ۱۸)

۲. خیانت فرماندهان: یکی از حوادث به شدت اسفباری که باعث تضعیف روحیه سپاهیان امام حسن علیه السلام شد، خیانت فرماندهان سپاه آن حضرت بود. معاویه در نامه‌ای به عبیدالله بن عباس به گونه‌ای وانمود کرد که امام حسن علیه السلام از او طلب یاری کرده است و اگر عبیدالله همراهی معاویه را قبول کند، به او

مال و ولایت زیادی خواهد بخشید. از این رو عبیدالله بن عباس شبانه با عده زیادی از سپاهیان خود به معاویه پیوست.

۳. یکی دیگر از فرماندهان سپاه امام مجتبی علیه السلام فردی است به نام «حکم» که از بزرگان قبیله «کنده» بود. امام او را برای چهارهزار نفر، به شهر انبار واداشت. معاویه در نامه‌ای او را تطمیع کرد و پانصد هزار درهم برای وی فرستاد. این فرمانده، دین خود را به دنیا فروخت و روانه شام شد. این گونه شد که این دو فرمانده و فرماندهان دیگری از فرماندهان و سپاهیان به ندای ولی خدا لبیک نگفتند و سر از رکاب دشمن ولی خدا، معاویه در آوردند. (ابن اعثم، ۱۴۱، ج ۴، ص ۲۸۹)

۴. خیانت فرماندهان و سپاهیان حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام باعث تضعیف روحیه و تضعیف قوای باقیمانده سپاهیان آن حضرت شد.

در جریان صلح امام حسن علیه السلام کسانی که امام را مجبور به پذیرش صلحنامه کردند به دنبال فرار از جهاد در کنار ولی خدا بودند؛ ولی همین‌ها به دستور معاویه ناچار شدند با خوارج بجنگند و این دقیقاً بلافاصله پس از صلح بود. گزارش طبری در این باره چنین است:

معاویه [پس از آتش بس] در «نخيله» (نزدیکی کوفه) اردو زد. در این هنگام گروهی از خوارج برضد او قیام کرده وارد شهر کوفه شدند. معاویه یک ستون نظامی از شامیان را به جنگ آنها فرستاد. خوارج آنها را شکست دادند. معاویه به اهل کوفه دستور داد خوارج را سرکوب سازند و تهدید کرد که اگر با خوارج نجنگند، در امان نخواهند بود! (طبری، ۱۴۰۳، ج ۵، ص ۱۵۸)

جهت تاریخی، خود شاهد صدق این روایت است؛ کسانی که مشی و خدمت به ولی خدا نداشتند در واقع به دشمنان خدا و ولی خدا خدمت کردند. این تنها نمونه‌هایی بود که ذکر شد و انسان با رجوع به تاریخ می‌تواند نمونه‌های بیشتری بیابد.

برای مراجعه به این گونه حوادث، لازم نیست به راه دوری برویم برای مشاهده مصادیق. سال ۱۴۰۱ عده‌ای با علم کردن اتفاق فوت دختری به نام خانم امینی، شورشی به راه انداختند و کشور را دچار اغتشاشات و ناهنجاری‌ها کردند و افرادی را به طرز وحشیانه‌ای به شهادت رساندند. عده‌ای از چهره‌های شناخته‌شده نیز در این بازی جایگاه خود را ندانسته و در آتش این اغتشاشات دمیدند و خود را از مشی نایب ولی خدا خارج کردند. این خروج آنها به مثابه خروج فقط نبود؛ بلکه به مثابه دشمنی با ولی خدا

شمرده می‌شد. چه بسیار بودند افرادی که با طناب پوسیده این افراد در چاه افتادند. حال با اینکه آنها در پیش دشمنان زندگی می‌کنند، قریب به اکثر آنها از کرده خود پشیمانند و ثابت شد که راهی غیر از راه ولی خدا، بهایی جز پشیمانی ندارد.

نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه بیان شد نتایج زیر به دست آمد:

۱. در شرع بین بسیاری از امور، حالت تلازم برقرار است؛ گاهی به نحو ملازمه موافق، مانند: ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مَثَلًا﴾ (انعام: ۱۶۰) و گاهی به نحو ملازمه مخالف و متعاکس؛ مانند: ﴿مَنْ لَمْ يَمْشِ فِي حَاجَةِ وَلِيِّ اللَّهِ أُبْتُلِيَ بِأَنْ يَمْشِيَ فِي حَاجَةِ عَدُوِّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ﴾ (صدوق، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۴۱۲)
 ۲. فراز ﴿مَنْ لَمْ يَمْشِ فِي حَاجَةِ وَلِيِّ اللَّهِ أُبْتُلِيَ بِأَنْ يَمْشِيَ فِي حَاجَةِ عَدُوِّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ﴾ از امام صادق علیه السلام یک رابطه متقابل و مخالف را بین خدمت به ولی خدا و خدمت به دشمن خدا بیان می‌کند.
 ۳. بسیاری از اهل لغت معنای حقیقی و شایع ولی و ولایت را سرپرستی و صاحب‌اختیاری بیان نموده‌اند و معانی دیگر را مجازی دانسته‌اند که همه به یک معنای حقیقی «سرپرست بودن» برمی‌گردد.
 ۴. «مشی فی حاجه ولی الله» یعنی اجابت نیازها و دستورات ولی خدا. برای این مهم مقدماتی لازم است.
 ۵. در روایت مذکور، اثری که معصوم به آن اشاره کرد، اثر وضعی است که با انجام ندادن و اجابت نکردن نیاز ولی خدا دچار آن می‌شویم.
 ۶. در گزارشات تاریخی بر صحت این امر اشاره شده است؛ چنان‌که در جریان صلح امام حسن علیه السلام و بعد با خارج شدن مردم از مشی ولی خدا این ماجرا اتفاق افتاد.
- پیشنهاد می‌شود روی مصادیق کنونی این موضوع که در زمانه انقلاب اسلامی اتفاق افتاده، تحقیقی انجام شود و در آن به مباحث ولایت فقیه و نیابت فقیه از ولی خدا و بررسی این‌گونه تلازم در زمان ولی فقیه پرداخته شود.

منابع

* قرآن کریم.

* نهج البلاغه.

۱. ابن اعثم، محمد بن علی (۱۴۱۱ق)، **الفتوح**، بیروت، دارالاضواء، چاپ اول.
۲. ابن فارس، احمد (۱۳۹۹ق)، **معجم مقاییس اللغة**، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، بیروت، دارالفکر.
۳. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق)، **لسان العرب**، بیروت، دارالصادر، چاپ دوم.
۴. ازهری، محمد بن احمد (۱۴۲۱ق)، **تهذیب اللغة**، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول.
۵. ۵.
۶. بروجردی، حسین (۱۳۸۸ش)، **جامع احادیث الشیعه**، تهران، فرهنگ سبز، چاپ اول.
۷. تمیمی آمدی، عبدالواحد عبدالواحد بن محمد (۱۳۹۵ش)، **غرر الحکم و درر الکلم**، تحقیق سیدباقر میرعبداللهمیرعبداللهی، قم، مؤسسه فرهنگی دارالحدیث دارالحدیث، چاپ هشتم.
۸. جوهری، اسماعیل بن بنی حما د (۱۴۰۷ق)، **صاحح اللغة**، تحقیق احمد عبدالغفور عطار، بیروت، دارالعلم للملایین.
۹. حلّی، حسین علی بن داود (بی تا)، (بی تا)، **کتاب الرجال**، تحقیق سید محمد صادق آل بحرالعلوم بحرالعلوم، قم، منشورات الشریف الرضی.
۱۰. خمینی، روح الله (۱۳۸۵ش)، **الاستصحاب**، تهران، مؤسسه حفظ و نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه.
۱۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۳۸۳ش)، **تحقیق مفردات الفاظ قرآن کریم**، تهران، المکتبه المرتضویه، چاپ چهارم.
۱۲. ری شهری، محمد (۱۳۸۸ش)، **میزان الحکمه**، قم، مؤسسه دارالحدیث العلمیه و الثقافه، چاپ چهارم.
۱۳. صدوق، محمد بن علی (۱۳۸۷ش)، **من لا یحضره الفقیه**، قم، دارالکتب الاسلامیه، چاپ هفتم.
۱۴. طبری، ابن جریر (۱۹۶۷م)، **تاریخ الامم و الملوک**، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، روائع التراث العربی التراث.
۱۵. طریحی، فخرالدین بن محمد (۱۳۶۲ش)، **مجمع البحرين**، تحقیق احمد الحسینی، تهران، نشر مرتضوی، چاپ دوم.
۱۶. طوسی، محمد بن حسن (۱۳۷۳ش)، **رجال الطوسی**، تحقیق جواد قیومی اصفهانی، قم، جامعه مدرسین با همکاری مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ سوم.
۱۷. مجلسی، محمد تقی (۱۴۰۶ق)، **روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه**، تحقیق حسین موسوی کرمانی.

۱۸. مرتضوی لنگرودی، محمدحسن (۱۳۸۹ش)، **جواهر الاصول تقریرات درس اصول امام خمینی**، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، چاپ اول.
۱۹. مرتضی زبیدی، محمد بن محمد (۱۳۸۵ق)، **تاج العروس فی شرح القاموس**، بیروت، دارالهدایه.
۲۰. مصطفوی، حسن (۱۳۸۸ش)، **التحقیق فی کلمات القرآن الکریم**، قم، مرکز نشر آثار علامه مصطفوی، چاپ سوم.
۲۱. مظفری، حیدر (۱۳۹۰ش)، **بازخوانی تحولات اعتقادی و تاریخی امامت و واژگان مرتبط**، قم، مجمع جهانی شیعه شناسی.
۲۲. ملکی اصفهانی، مجتبی (۱۳۷۹ش)، **فرهنگ اصطلاحات اصول**، قم، نشر عالمه، چاپ اول.
۲۳. موسوی خویی، ابوالقاسم (۱۴۱۳ق)، **مجمع رجال الحدیث**، بی جا، مؤسسه آیت الله خویی، چاپ پنجم.
۲۴. نجاشی، ابوالعباس (۱۴۰۷ق)، **رجال النجاشی**، تحقیق سیدموسی شبیری زنجانی، قم، مؤسسه نشر الاسلامی، چاپ اول.
۲۵. نوری طبرسی، حسین (۱۳۶۹ش)، **مستدرک الوسائل**، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، چاپ اول.

